

تحلیل مفهومی چند فرهنگ‌گرایی ابزاری؛ مطالعه موردی روسیه

سمیه پسندیده^۱

امیرمحمد حاجی یوسفی^{۲*}

سیدمحمدعلی حسینی‌زاده^۳

حمیدرضا عزیزی^۴

چکیده

بازنگری در روش‌های مدیریت در جوامع کثرت‌گرا به ویژه در میان لیبرال دموکراسی‌های عمدتاً مهاجر پذیر منجر به ظهور سیاست‌گذاری جدیدی تحت عنوان چند فرهنگ‌گرایی شد. اگرچه کاربست الگوی چند فرهنگ‌گرایی در این نظام‌ها بستر مناسبی را برای مدیریت در جوامع چند قومی و چند فرهنگی ایجاد نموده، اما انتقاداتی از جمله کاهش انسجام ملی و هویت مشترک و برآمدن گروه‌های ملی‌گرای افراطی بر آن وارد شده و در کنار این انتقادات، نقد دیگری مطرح شده مبنی بر اینکه کاربست مفهوم چند فرهنگ‌گرایی در نظام‌های غیر دموکراتیک مانند روسیه که از ساختاری چند فرهنگی و چند قومی برخوردارند، چگونه خواهد بود. هدف اصلی این مقاله ارائه یک چارچوب مفهومی است که در آن کاربست نظریه چند فرهنگ‌گرایی را در کشورهایی با ساخت سیاسی اقتدارگرایی هیبریدی به تصویر می‌کشد. در این مقاله با بررسی مورد روسیه و با استفاده از مفهوم اقتدارگرایی هیبریدی به ارائه رویکردی تلفیقی با عنوان «چند فرهنگ‌گرایی ابزاری» پرداخته شد. مطابق یافته‌های این پژوهش کاربست این مفهوم در کشورهای اقتدارگرا یا کشورهایی با رژیم اقتدارگرای هیبریدی مانند روسیه نیز امکان پذیر است. در نتیجه، چند فرهنگ‌گرایی بیشتر جنبه ابزاری دارد و عناصر دموکراتیک و اقتدارگرا هر دو مشاهده می‌گردد. برای این کار از روش پژوهش قیاسی بهره برده و تلاش می‌شود با توضیح مفهوم چند فرهنگ‌گرایی و اقتدارگرایی هیبریدی به کاربست آن‌ها در مورد روسیه پرداخته شود، سپس با استفاده از مفاهیم ذکر شده و مطالعه موردی به تکمیل این مفاهیم پرداخته و یک مدل تحلیلی جدید با عنوان «چند فرهنگ‌گرایی ابزاری در رژیم‌های اقتدارگرای هیبریدی» ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی: اقتدارگرایی هیبریدی، چند فرهنگ‌گرایی، چند فرهنگ‌گرایی ابزاری، روسیه

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

۲. دانشیار دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

* am-yousefi@sbu.ac.ir

۳. استادیار دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

۴. پژوهشگر مهمان بنیاد علم و سیاست برلین، آلمان.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۷

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره دوازدهم، شماره پیاپی چهل و چهار، صص ۳۶-۷

مقدمه

نظام‌های سیاسی در جوامع متکثر که از اقوام و قومیت‌های گوناگونی برخوردار است، برای حفظ یکپارچگی و بقاء نیاز به ایجاد همبستگی ملی میان اقوام و مناطق مختلف خود دارند. در این راستا، از جمله اقدامات اساسی تدوین و اجرای سیاست‌های قومی و الگوهای رفتاری موثر نسبت به اقوام، گروه‌ها و جریان‌های هویتی، فرهنگی و دینی مختلف است تا بتوان از طریق آنها تعاملات و روابط مناسبی میان اقوام و گروه‌های مختلف از یک سو و میان اقوام و دولت نیز از سوی دیگر برقرار نمود.

سیاست‌گذاری چند فرهنگی در میان لیبرال دموکراسی‌های غربی را می‌توان ظرفیت یک دولت برای برخورد موثر و کارآمد با تکثر قومی و فرهنگی در داخل مرزهای حاکمیتی خود تعریف کرد. چندفرهنگ‌گرایی همه شهروندان را فارغ از قومیت، نژاد و غیره به طور برابر در حقوق و مسئولیت‌های شهروندی سهیم می‌داند و مانع محرومیت برخی گروه‌ها از منافع شهروندی شده و قائل بر به رسمیت شناختن اقلیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف است. برخی کشورها مانند استرالیا، کانادا و آمریکا برای مدیریت تنوع قومی و فرهنگی در کشور خود از رویکرد چندفرهنگ‌گرایی استفاده نموده‌اند و تا حد نسبتاً مطلوبی توانسته‌اند از طریق سیاست‌های چندفرهنگ‌گرایی مشکلات ناشی از مهاجرت و همچنین اعتراضات گروه‌های قومی و اقلیت‌های مذهبی را مدیریت کنند. چند فرهنگ‌گرایی به عنوان یک سیاست عملی تا پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر حرکتی رو به جلو و موفقیت آمیز داشت و بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکا بر سر دو راهی انتخاب میان امنیت ملی و تعهد دیرینه به آزادی‌های مدنی قرار نداشتند، اما در کنار بسیاری از دستاوردهای موفق آن برخی انتقادات مانند تشدید خصومت‌ها، بی‌اعتمادی‌ها و دیگر موارد به آن وارد شد و از سوی منتقدین به چالش کشیده شد. به عبارتی، نظریه چندفرهنگ‌گرایی علی‌رغم رابطه آن با لیبرالیسم در کنار دستاوردهای ثمربخش خود در کشورهای اروپایی و آمریکایی با انتقادات و در مواردی با شکست همراه بوده است. بعلاوه، نظریه چند فرهنگ‌گرایی بیشتر جنبه هنجاری دارد و بیان‌کننده امکان‌هایی است که برای کنش سیاسی در کشورهای چند فرهنگی وجود دارد و مجموعه‌ای از شرایط مطلوب را تعیین می‌کند. اما در پاسخ به چرایی‌ها و یا علت‌هایی که کشورها را وادار به

اتخاذ برخی سیاست‌های مشخص می‌نماید چندان دقیق نیست و برای درک و فهم آنها نیاز به تبیین ساز و کارهای علی است.

روسیه یک جامعه چند فرهنگی با تنوع بارز هویت‌ها، فرهنگ‌ها و ادیان است و این شرایط به عنوان مبنایی برای پذیرش و اجرای عملی تصمیمات و برنامه‌های چند فرهنگ‌گرایی در برخی جمهوری‌ها در دهه ۱۹۹۰ قرار گرفت. مبنای این تصمیم این تصور بود که به رسمیت شناختن اقلیت‌ها و درخواست‌های محوری چندفرهنگ‌گرایی می‌تواند فرصتی را ایجاد کند که فرایند دموکراتیزه شدن در روسیه از طریق ایجاد نهادهای مدنی جدید از جمله گروه‌های مختلف اقلیت از عمق بیشتری برخوردار گردد و موازنه‌ای با اقدامات اقتدارگرایانه ایجاد نماید. اما با این حال، پلورالیسم فرهنگی موجود در این کشور به عنوان یک ارزش اجتماعی مستقل آنقدر که بنیان‌گذاران نظریه چندفرهنگ‌گرایی ادعا دارند، توانایی ایجاد یک محیط اجتماعی مطلوب، دموکراتیک و بدون تعارض برای حل مشکلات جامعه روسیه را ندارد و منجر به بروز برخی سیاست‌های تقابلی و کنترلی شدید شده است.

موضوع پژوهش حاضر تحلیل مفهومی چندفرهنگ‌گرایی ابزاری در رژیم‌های اقتدارگرای هیبریدی با مطالعه موردی فدراسیون روسیه است. بر این اساس سؤالی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه کاربست نظریه چندفرهنگ‌گرایی در نظام‌های غیر دموکراتیکی که از ساخت اجتماعی چند فرهنگی و ساخت سیاسی اقتدارگرا برخوردار هستند به چه ترتیبی خواهد بود؟ در پاسخ این فرض مطرح می‌گردد که چندفرهنگ‌گرایی در دولتی که هم عناصر اقتدارگرایانه و عناصر دموکراتیک را در اختیار دارد، بیشتر جنبه ابزاری داشته و ضرورتی در پذیرش ذاتی این مفهوم نیست و به عنوان ابزاری در دست دولت به منظور حفظ انسجام و بقاء از آن استفاده می‌شود. اینطور به نظر می‌رسد که چندفرهنگ‌گرایی در نظام‌های سیاسی غیر دموکراتیک به تنهایی پاسخگو نیست و این گمانه وجود دارد که برخی مولفه‌های چندفرهنگ‌گرایی منجر به بروز سیاست‌های چندگانه تعاملی، کنترلی و گاهی تقابلی نسبت به برخی اقلیت‌ها شده و به این دلیل برای تکمیل آن وجود مفاهیم دیگری ضرورت می‌یابد. بر این اساس، هدف این است که با بررسی مورد روسیه و با استفاده از مفهوم «اقتدارگرایی هیبریدی» به ارائه

رویکردی تلفیقی با عنوان «چندفرهنگ‌گرایی ابزاری» پردازیم. مفهوم «اقتدارگرایی هیبریدی» مفهوم مناسبی است که اجازه می‌دهد کشوری مانند روسیه را به عنوان یک دولت اقتدارگرا توصیف کنیم که مکانیسم‌های دموکراتیک مانند چند فرهنگ‌گرایی را بدون داشتن یک بنیان دموکراتیک واقعی در داخل اجرا می‌کند و از سوی دیگر جنبه‌های اقتدارگرایانه خود را حفظ می‌نماید. برای این کار از روش پژوهش قیاسی بهره می‌بریم یعنی نخست با توضیح مفهوم چندفرهنگ‌گرایی و اقتدارگرایی هیبریدی به کاربست آن‌ها در مورد روسیه می‌پردازیم و سپس تلاش می‌کنیم با استفاده از تجارب به دست آمده به تکمیل این مفاهیم پرداخته و یک مدل نسبتاً جدید ارائه نماییم.

۱- سابقه تحقیق

ارائه چارچوب مفهومی با عنوان چندفرهنگ‌گرایی ابزاری در رژیم‌های اقتدارگرای هیبریدی مانند روسیه کاری کاملاً جدید محسوب می‌شود. برخی مقالات و تحقیقات در باب موضوع مقاله را در ادامه مرور می‌کنیم تا این ادعا را اثبات نمائیم.

اولین اثر مقاله‌ای به نام «مشکلات چندفرهنگ‌گرایی در فرهنگ‌شناسی داخلی و علوم سیاسی»^۱ به قلم الکساندر نستروف^۲ (۲۰۱۷) است که به بررسی ویژگی‌های اصطلاح چندفرهنگ‌گرایی که در زندگی سیاسی مدرن و ادبیات تخصصی استفاده می‌شود، پرداخته و استدلال می‌کند در کنار مفهوم چندفرهنگ‌گرایی مرسوم، تعبیر دیگری از چندفرهنگ‌گرایی تحت عنوان چندفرهنگ‌گرایی سستی نیز وجود دارد که پدیده‌ای ذاتی در بسیاری از جوامع با ساختار چند قومی و فرهنگی است و برعکس کشورهای اروپایی که سیاستی چندان موفق نبوده، در چنین کشورهایی منجر به ثبات اجتماعی بیشتر شده است. اثر بعدی در این زمینه پژوهش نادژدا لبدووا^۳ (۲۰۱۶) است تحت عنوان «آیا چندفرهنگ‌گرایی در روسیه امکان‌پذیر است؟ روابط بین فرهنگی در

1. Проблемы мультикультурализма в отечественной культурологии и политологии- Problems of multiculturalism in domestic cultural studies and political science

2. Nesterov Alexander

3. Nadezhda Lebedeva

اوستیای شمالی-آلانی^۱ که پژوهشی موردی پیرامون زندگی اقلیت قومی روس‌ها در میان اکثریت قومی اوسی‌ها در اوستیای شمالی است و نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که حمایت از ایدئولوژی چندفرهنگ‌گرایی، مدارا و ادغام متقابل را ترویج می‌کند و روابط بین قومی بر اساس اصول چند فرهنگ‌گرایی استوار است.

همچنین به مقالات و پژوهش‌های دیگری می‌توان اشاره کرد مثل مقاله آرن روتس و همکاران^۲ (۲۰۱۵) تحت عنوان «آیا اقتدارگرایی می‌تواند منجر به ارتباط بیشتر افراد خارج از گروه‌های قومی شود؟ مورد سنگاپور»^۳ ایده اصلی این مقاله بیان می‌کند اگر در جامعه اقتدارگرا به طور صریح تنوع و چند فرهنگی را تأیید نمایند و از این طریق یک هنجار اجتماعی جدید که در تضاد مستقیم با نگرش‌های منفی و البته طبیعی اقتدارگرایان نسبت به اقلیت‌ها است، وضعیتی شکل می‌گیرد که منجر به پیوند بیشتر میان گروه اقلیت و اکثریت می‌شود. برای بررسی نیز به کشور سنگاپور اشاره می‌کند که بیش از پنجاه سال دولت متعهد به تنظیم جامعه با تنوع قومیتی خود و ترویج چند فرهنگ‌گرایی از طریق انواع اقدامات هوشمندانه و در عین حال نتیجه بخش بوده است. همچنین می‌توان به مقاله «دموکراسی بیش از حد مدیریت شده در روسیه: پیامدهای حاکمیتی رژیم‌های ترکیبی»^۴ منتشر شده توسط بنیاد صلح بین‌المللی کارنگی اشاره نمود. نیکلای پتروف و همکاران^۵ (۲۰۱۰) در تلاشند تا به این سوال پاسخ دهند که آیا دولت‌های اقتدارگرا که عناصر دموکراسی را در خود جای داده‌اند، می‌توانند حکمرانی خوبی داشته باشند؟ نویسندگان با مطالعه استقرایی روسیه به عنوان یک رژیم هیبریدی پیشرو و یک مبتکر در این زمینه موضوع فوق را مورد بررسی قرار می‌دهند. مقاله «روسیه و تجربه چندفرهنگ‌گرایی: مخالف و موافق»^۶ نوشته سوتلانا دریابینا^۷ (۲۰۰۵) به دلایل و استدلال‌هایی که مخالفان و موافقان این نظریه در روسیه ارائه می‌دهند، پرداخته است. دامنه نظرات در مورد مشروعیت کاربرد عملی ایده چندفرهنگ‌گرایی در روسیه از رد

1. Is multiculturalism in Russia possible? Intercultural relations in North Ossetia-Alania
2. Arne Roets, Evelyn W. M. Au, Alain Van Hiel
3. Can Authoritarianism Lead to Greater Liking of Out-Groups? The Intriguing Case of Singapore
4. Overmanaged Democracy in Russia: Governance Implications of Hybrid Regimes
5. Nikolai Petrov Masha Lipman Henry E. Hale
6. Россия и опыт мультикультурализма: за и против- Russia and the experience of multiculturalism: Disagree and agree
7. Deryabina Svetlana

کامل این پدیده "بیگانه" تا درخواست برای گسترش این مفهوم اساساً لیبرال و ایجاد یک دولت چند قومی است.

همان گونه که مشخص است موضوع محوری این مقاله و ارائه تصویری از یک چارچوب مفهومی که در آن کاربردی نظریه چند فرهنگ‌گرایی را در کشورهای با ساخت سیاسی اقتدارگرای هیبریدی نمایان نماید در منابعی که به زبان‌های فارسی، انگلیسی و روسی جستجو شد به هیچ عنوان یافت نمی‌شود و خلا تحقیقاتی کاملاً آشکار است. هر چند برخی مقالات و تحقیقات به کمک نظریه چند فرهنگ‌گرایی و یا اقتدارگرایی بویژه در مورد روسیه صورت گرفته ولی هیچ کدام از این آثار به بحث نظری و ارائه یک چارچوب مفهومی نپرداخته‌اند. از سویی، این مقاله نه تنها به بررسی امکان اطلاق چند فرهنگ‌گرایی بر جامعه روسیه می‌پردازد، بلکه همچنین با کمک گرفتن از مفهوم اقتدارگرایی هیبریدی، در راستای توسعه ادبیات چند فرهنگ‌گرایی گام برمی‌دارد.

۲. چند فرهنگ‌گرایی

در باب پیدایش و نقطه آغاز چند فرهنگ‌گرایی نمی‌توان از بین آثار شارحان اصلی این رویکرد به یک نقطه شروع قطعی دست یافت؛ اما به نظر می‌رسد که عمر نظریه پردازی در چند فرهنگ‌گرایی به بیش از چند دهه نمی‌رسد. در اوایل قرن بیستم جامعه‌شناسی کمتر شناخته شده به نام هوراس کالن^۱ ایده چندگانگی فرهنگی را مطرح نمود و با این تمثیل، فرهنگ‌ها و گروه‌های متفاوت درون جوامع را در ترکیب با هم همانند ظرف سالاد، قابل تفکیک در نظر گرفت. وی معتقد بود که مجبور ساختن مهاجران به فراموش کردن فرهنگ مادرزادی خود برای پذیرفته شدن در جامعه مقصد امری نامعقول و زیان‌بار است. از نگاه او، سیاست ملی باید در پی ایجاد شرایطی می‌بود که در آن هر گروهی بتواند آن بخش از تکامل فرهنگی را جذب کند که با ویژگی‌های فرهنگ اصلی او سازگار باشد (سالینز، ۱۹۹۷: ۴). عمده ادبیات نظری چند فرهنگ‌گرایی در دهه ۹۰ میلادی بروز یافت؛ زمانی که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشیده شد، موجی از ملی‌گرایی

1. Horace Kallen

قومی به‌ویژه شرق اروپا را در بر گرفت، جریان مهاجرت‌ها و پناهندگی‌ها ترکیب جمعیتی مغرب زمین را برهم زده بود و در نهایت بروز جریانات خشونت‌طلب نژادی در آغاز هزاره سوم شرایط را به نحوی رقم زد که بیش از پیش نیاز به طرح مباحثی در زمینه جلوگیری از واگرایی‌ها در درون مرزهای ملی و همچنین مدیریت صحیح اقلیت‌ها و فرهنگ‌ها و در نهایت خودداری از بروز خشونت‌های بنیان برانداز را پدید آورد. از همین رو است که عمده مباحث مربوط به چندفرهنگ‌گرایی را یا اندیشمندانی تولید کرده‌اند که خود متولد مغرب زمین‌اند و یا در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی تربیت یافته‌اند.

چند فرهنگ‌گرایی به مثابه امر سیاسی در دو سطح مورد توجه قرار می‌گیرد. سطح اول مربوط به حقوق شهروندی، یعنی وارد کردن عنصر تنوع فرهنگی به عنوان عاملی جدید در باز تعریف حقوق شهروندی و تعلق ملی است و در سطح دوم به سیاست-گذاری دولتی مربوط می‌شود. جامعه چند فرهنگی انسان‌های چند فرهنگی نیز تولید می‌نماید. در چنین جامعه‌ای هر نظر و عقیده‌ای مجاز و مطلوب است و هر کس می‌تواند برای رشد و ارتقاء آراء خود از امکانات مادی جامعه بهره‌برداری نماید (Kirmayer, 2019). به طور کلی، از رویکرد چندفرهنگ‌گرایی می‌توان دریافت که امروزه این رویکرد در نظریات خود بیش از همه به دو نقطه کانونی تمرکز دارد: نخست، عدالت اجتماعی تا از این طریق بتوان برای گروه‌ها و اقلیت‌های موجود در جامعه میزانی از برابری را تامین نمود و اگرچه احتمالاً به طور نسبی، اما شرایطی را به منظور شکوفایی و زیست رضایتمندانه برای آنان ایجاد کرد، دیگر اینکه تفاوت و گوناگونی آنان را به رسمیت شناخت و احترامی عملی برای آنان قائل شد (Parekh, 2000:65).

مایکل ولزر^۱ از اندیشمندان چندفرهنگ‌گرایی معتقد است برخورد عادلانه با اقلیت-های ملی بر دو دسته از تمایزات استوار است: نخست، میان اقلیت‌هایی که از نظر قلمرو متمرکز و یا اینکه پراکنده هستند و دیگری میان اقلیت‌هایی که با اکثریت تفاوت‌های اندکی دارند و آنهایی که دارای اختلاف چشمگیر هستند. در چنین شرایط راه حل

1. Michael Walzer

مدیریت سیاسی از موردی به مورد دیگر فرق می‌کند. به عنوان مثال، ممکن است بهترین راه حل عملی برای گروه اول، گونه‌ای خودگردانی محلی باشد، در حالیکه گروه دوم به دنبال مطالبات محدود از حکومت، مانند حق شهروندی برابر و حق ابراز تفاوت‌های خود در قالب انجمن‌های داوطلبانه جامعه مدنی است، همچنین به باور وی زندگی هر قوم و مذهب در حدود معتدل خود معادل تساهل در سیاست است (Walzer, 1994:97).

ویل کیملیکا^۱ فیلسوف سیاسی اهل کانادا از دیگر اندیشمندان چندفرهنگ‌گرایی قائل بر وجود دو گونه تكثر فرهنگی در جوامع است: یکی اقلیت‌های ملی - این‌الگو با ترکیب فرهنگ‌های مستقل که دارای سرزمینی معین بوده و حالا در یک دولت متمرکز مستقر شده‌اند. دیگری اقلیت‌های قومی - این گروه به دلیل مهاجرت افراد و خانواده‌ها به دیگر سرزمین‌ها شکل گرفته که برخلاف گروه اول در پی ادغام با فرهنگ غالب می‌باشند (Kymlicka and Norman, 2003:20). دغدغه‌هایی در باب واگرایی و تجزیه‌طلبی اقلیت‌های ملی در درون دولت‌های مفروض سبب توجه به حقوق خودگردانی می‌گردد. کیملیکا معتقد است که باید در دولت‌های چند ملیتی حد مشخصی از استقلال سیاسی و سیستم قضایی منطقه‌ای مستقل برای آنان در نظر گرفت (بهرامی، ۱۳۹۶: ۶۶).

کیملیکا یک سیستم فدرال چند ملیتی را در نظر می‌گیرد و استدلال می‌کند که اگر ادغام شدن در فدراسیون اولیه به صورت داوطلبانه باشد، حقوق خاص گروهی بر اساس شرایط توافق تاریخی فدراسیون و بنیان‌های قانونی مخصوص مشخص می‌گردد. اما اگر ادغام در این فدراسیون‌ها بر مبنای اجبار و الزام صورت گرفته باشد، اقلیت‌های ملی می‌توانند ادعای خودگردانی خود را بر اساس قوانین بین‌المللی که برای فدراسیون‌ها در نظر گرفته شده، پیگیری نمایند و از این طریق حقوق ویژه گروهی خویش را طلب نمایند (کیملیکا، ۱۳۹۵: ۲۳۳-۲۳۶).

1. Will Kymlicka

از دیگر گزاره‌های چندفرهنگ‌گرایی سیاست به رسمیت شناختن^۱ است که چارلز تیلور^۲، فیلسوف جامعه‌گرای کانادایی به آن پرداخته است. در راستای سیاست به رسمیت شناختن انسان‌ها باید بتوانند در یک فضای آزاد هویت خود را شکل داده و آن را بیان نموده و از سوی دیگران مورد شناسایی قرار گیرند. علاوه بر این باید هویت‌های متمایز دیگران را نیز مورد شناسایی قرار دهند و این امر یک مسئله دو سویه است. نکته دیگری که حائز اهمیت است جایگاه برابری است که تیلور برای فرهنگ‌های بشری در نظر گرفته است. بر همین اساس وی معتقد است چندفرهنگ‌گرایی تا حد زیادی به مسئله تحمیل برخی فرهنگ‌ها بر برخی دیگر و نیز برتری فرضی‌ای که سبب ایجاد این تحمیل به شمار می‌آید، ارتباط دارد (تیلور، ۱۳۹۳: ۷۳)

هسته مرکزی دیدگاه چارلز تیلور در باب چندفرهنگ‌گرایی در مفهوم سیاست به رسمیت شناختن نمایان می‌شود. تیلور بیان می‌کند: «اهمیت به رسمیت شناخته شدن که از ارتباط نزدیک شکل‌گیری هویت اشخاص با دیدگاه‌های اخلاقی ناشی می‌شود، سیاست به رسمیت شناختن تفاوت‌های فرهنگی را ضروری می‌سازد که خود دربردارنده دو گونه متفاوت است: سیاست برابری و سیاست تفاوت (Taylor, 1992: 25). «سیاست برابری» معطوف به حقوقی برابر برای همه شهروندان است و مستلزم آن است که در رفتار با مردم تفاوت‌های آنان نادیده انگاشته شود. در اینجا تفاوت‌های فرهنگی، قومیتی، مذهبی یا سلیقه‌های شخصی و دیدگاه‌های مربوط به چگونگی داشتن یک زندگی سعادت‌آمیز را به حوزه خصوصی زندگی ارجاع داده و توجه به آنها از دستور کار دولت‌ها خارج می‌شود. «سیاست پذیرش تفاوت‌ها» معطوف به رسمیت شناخته شدن «هویت واحد» افراد یا گروه‌ها و تفاوت‌های آنها است و مستلزم آن است که با افراد و گروه‌های متفاوت به گونه‌ای متفاوت رفتار شود (Taylor, 1992: 38-39). در وضعیت سیاست پذیرش تفاوت‌های فرهنگی اجرای قانون، حقوق و امتیازهای قانونی از امکان نرمش و تساهل نسبی برخوردار است. در این نوع از سیاست، حقوق بنیادین افراد از امتیازها و مصونیت‌هایی که لازمه رفتار یکسان است تفکیک می‌شوند و در حالی

1. Recognition policy
2. Charles Taylor
3. Unique Identity

که نقض حقوق بنیادین غیر مجاز است، این امتیازها و مصونیت‌ها را می‌توان سلب یا محدود کرد (Taylor, 1992: 59). از سویی سیاست پذیرش تفاوت‌ها به جوامع فرهنگی این امکان را می‌دهد تا اهداف جمعی و به ویژه تلاش برای ادامه بقای فرهنگی را دنبال کنند.

از دیگر موضوعات مورد توجه تیلور «حقوق بنیادین افراد» به عنوان تنها محدودیت در سیاست تحقق بخشی به هدف‌های جمعی اقلیت‌های متمرکز است. اینکه اساسا حقوق بنیادین کدام هستند و طبق کدام ملاک و معیار می‌توان حقوق بنیادین را از سایر حقوق و مصونیت‌ها باز شناخت مسئله‌ای مناقشه برانگیز است، به ویژه آن گاه که در بحث‌های مربوط به جوامع چند فرهنگی مطرح می‌گردد. مهمتر از آن، تیلور تعیین نمی‌کند که چطور می‌توان در مورد اولویت حقوق بنیادین پذیرفته شده در جوامع لیبرالی در مقابل دیدگاه‌های اخلاقی و هویتی سایر جوامع داوری کرد، به ویژه آن گاه که حفظ این دیدگاه‌ها و هویت‌ها مستلزم نقض حقوقی بنیادین، هم چون آزادی بیان، باشند. بعبارتی، این فرهنگ‌ها ممکن است به همان شیوه‌ای که تیلور توصیف می‌کند با لیبرالیسم ناهمخوان باشد (Taylor, 1992: 63). چندفرهنگ‌گرایی از سوی برخی صاحب‌نظران مورد انتقاداتی قرار گرفته و البته عده‌ای این رویکرد را سیاستی شکست خورده حتی در میان کشورهای غربی و اروپایی می‌دانند. منتقدان چندفرهنگ‌گرایی معتقدند که سیاست‌های چندفرهنگی منجر به جدایی طلبی می‌شود و چنین سیاست‌هایی گروه‌های قومی را منزوی کرده و ذهنیتی درون‌نگر را اعمال می‌کند که منجر به شکاف‌های شدید بین گروه‌های داخل کشور می‌شود. به گفته نیل بیسوندات، چندفرهنگ‌گرایی منجر به «حاشیه نشینی غیرقابل انکار» شده است (Christensen, 2012:33).

چند فرهنگ‌گرایی به استثنای اندک مواردی بیشتر تمایل دارد تا فرهنگ اقلیت‌ها را به عنوان جزایر مختلف قابل شناخت تصور کند، اما از سویی ثابت می‌کند که در چنین وضعیتی جوامع متکثر نمی‌توانند به درستی درک کنند که چه چیزی در خطر است. بعبارتی، چندفرهنگ‌گرایی به درستی بر ارتباطات فرهنگی و به رسمیت شناختن تاکید

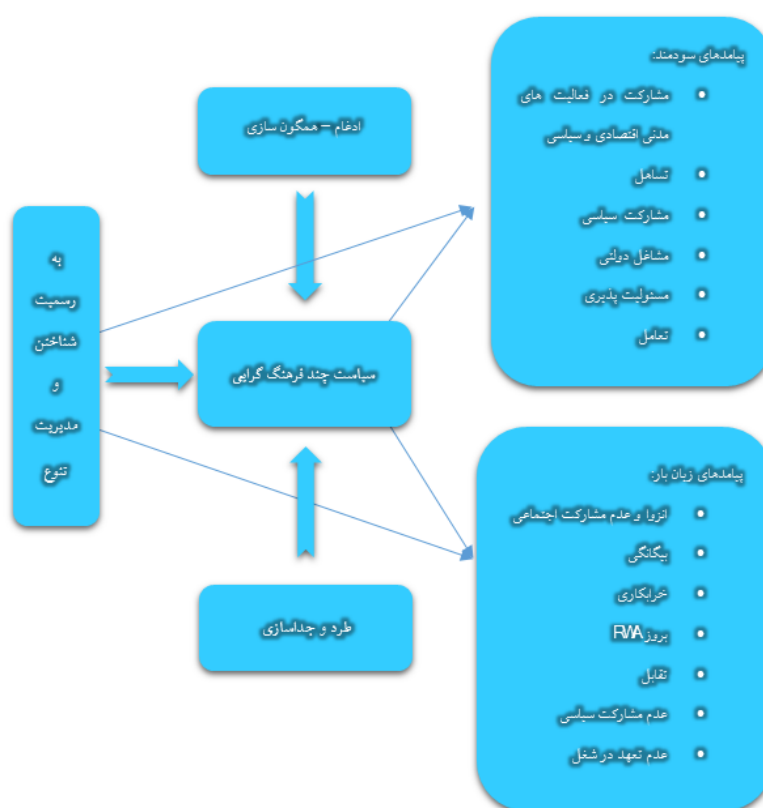
1. Neil Bissoondath
2. Undeniable ghettoization

می‌کند، اما ممکن است گاهی اوقات این باور که گفتگو و ارتباط فرهنگی کاملاً هماهنگ، درست و بی‌خطر است باور ساده لوحانه‌ای باشد. بنابراین کاربرد سیاست‌هایی مثل ادغام و جذب، حذف و تسلط، حفظ تنوع فرهنگی و به رسمیت شناختن که در جوامع مدنی رخ می‌دهد همگی می‌توانند تجربه آموزنده‌ای باشند و بشر را تشویق می‌کند تا راهی برای زندگی مسالمت آمیز در فضای مشترک ابداع نماید (کردونی و نیک‌پی، ۱۳۹۵: ۹۳-۶۵). همچنین این استدلال وجود دارد که برجستگی ایدئولوژی چندفرهنگ‌گرایی به خودی خود می‌تواند زمینه‌ساز افزایش انحراف درون گروهی شود و اگر اعضای داخلی گروه اقلیت مخالف موضوعی باشند ایدئولوژی چندفرهنگ‌گرایی به عنوان تهدیدی برای سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی تلقی می‌شود، از سویی تاکید بر برجستگی‌های چندفرهنگ‌گرایی تعاملات خصمانه و تهدید آمیز میان گروهی را نیز افزایش می‌دهد (Vorauer and Sasaki, 2011:309).

تاکید بیش از اندازه به ارزش‌های چندفرهنگ‌گرایی منجر به شکل‌گیری یک نوع نگرش اجتماعی خاص به نام ¹RWA یا اقتدارگرایی جناح راست می‌گردد که مدلی از یک فرآیند دوگانه است و به طور خاص اشاره دارد به آن دسته از گروه‌هایی که به عنوان تهدیدی برای امنیت اجتماعی و همچنین ارزش‌های درون گروهی تلقی می‌شوند. RWA به شدت با پذیرش ارزش‌های محافظه‌کارانه مرتبط است و متضمن مقاومت در برابر تغییرات اجتماعی و پایداری به سنت است و برخی رویدادها (مانند تنوع قومی) را تهدید کننده دانسته و این رفتار تهاجمی زمانی که اقلیت مایل به حفظ ارزش‌ها و سنت‌های فرهنگی خود هستند بیشتر نمایان می‌گردد (Asbrock and others, 2010:324). موضوع سیاست چندفرهنگ‌گرایی اغلب در کشورهای دموکراتیک اروپایی و آمریکایی جستجو شده در حالیکه کشورهای مختلفی در جهان وجود دارند که به طور طبیعی و یا به واسطه مهاجرت از ساخت اجتماعی چند فرهنگی برخوردار هستند و همزمان از قدیمی‌ترین و شناخته شده‌ترین کشورهای اقتدارگرا نیز به شمار می‌آیند. در این کشورها هر چند ساخت سیاسی اقتدارگرا وجود دارد اما فرم و صورت دمکراسی نیز دیده می‌شود که در ادامه با عنوان اقتدارگرایی هیبریدی به آنها می‌پردازیم. این گونه دولت‌ها

1. Right-Wing Authoritarianism

برای اینکه خود را پایبند به ارزش‌های دموکراتیک مانند چندفرهنگ‌گرایی و احترام به حقوق اقلیت‌ها نشان دهند و علاوه بر آن خشونت‌ها و تعصبات درون قومی یا میان قومی را کنترل نمایند از روش‌های اقتدارگرایانه بهره می‌برند. به این ترتیب، لازم است اقتضانات چندفرهنگ‌گرایی و اقتدارگرایی در فضای هیبریدی، نیز مورد مطالعه قرار گیرد. مطابق با ویژگی‌های مفهوم چندفرهنگ‌گرایی و برخی انتقاداتی که بر آن وارد شده می‌توان مدل زیر را ترسیم نمود (مدل شماره ۱- طراحی شده توسط نویسندگان).



مدل شماره ۱

۳. اقتدارگرایی هیبریدی

بعد از موج سوم دموکراسی و چالش گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی این انتقال در برخی کشورها به صورت کامل صورت نگرفت و بنابراین مفهوم دولت‌های اقتدارگرایی هیبریدی که از انواع رژیم‌های مطرح در بستر اقتدارگرایی است، ظاهر شد. برخی از دانشمندان علوم سیاسی، اقتدارگرایی هیبریدی را به عنوان زیرگروهی از رژیم سیاسی دموکراسی ناقص تصور می‌کنند و برعکس، برخی دیگر آن را به عنوان شکل ضعیف شده از دیکتاتوری با یک دستگاه دولتی دموکراتیک طبقه بندی می‌کنند (Schedler and Bepress, 2006). آنچه مسلم است، اقتدارگرایی هیبریدی همزمان آمیزه‌ای از نهادهای دموکراتیک و سازوکارهای اقتدارگرا است. به عبارتی، توأمان به دو نوع دستگاه ایدئولوژیک و اعمال قدرت تکیه می‌کنند تا به اقتضای ضرورت و فراخور نیاز خود در یک مقطع زمانی سیاست‌هایی اعمال نمایند تا منافع حداکثری را بدون اینکه ناگزیر به اجرای اصلاحات اساسی شود، تامین نمایند. در اقتدارگرایی هیبریدی رقابت انتخاباتی را با درجات مختلف اقتدارگرایی ترکیب کرده و فضای نسبتاً دموکراتیکی را ایجاد می‌نمایند. اما دلیل نیاز به این بنیان‌های دموکرات حفظ قدرت و بقا به کمک برخی عناصر دموکراتیک است و این امکان را به نخبگان می‌دهد تا مانند دولت‌های دموکرات ایده‌آل برای جامعه بین‌المللی رفتار نمایند و بدین ترتیب با مستقر کردن همه قوانین رسمی دولت دموکراتیک مانع مداخله خارجی در سیاست داخلی شوند (Levitsky and Way, 2012: 2).

به عبارت دیگر، اقتدارگرایی هیبریدی از یک سو سعی بر اعطای بسیاری از حقوق سیاسی لازم برای رقابت سیاسی دارد، اما از سوی دیگر، با محروم کردن بسیاری از گروه‌های اجتماعی، محدود کردن حق مشارکت در سیاست و تضعیف پارلمان، قوه قضائیه و دیگر نهادهای نظارتی، سیاست داخلی را تحت کنترل خود دارد. بنابراین، اقتدارگرایی هیبریدی به عنوان یک نوع فرعی خاص از اقتدارگرایی تعریف می‌شود که با حضور نهادهای رسمی دموکراتیک مشخص آراسته شده است. دیوید استون، مکانیسم تصمیم‌گیری در رژیم اقتدارگرای هیبریدی را با عنوان «جعبه سیاه» معرفی نموده که فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی در آن، نظامی از تعاملات تصور می‌شود که از طریق آن

تخصیص‌های اقتدارآمیز به عنوان مکانیسم تبدیل ورودی‌های سیاسی (عرضه و تقاضا) به خروجی (سیاست) عمل می‌کند (Easton, 1965: 50). عملکرد درونی این مکانیسم چندان قابل مشاهده نیست، در نتیجه کسی به روشنی نمی‌داند که دقیقا با چه قوانینی غیر از مقایسه سیستماتیک تغییر در ورودی با تغییر در خروجی عمل می‌کند. در واقع، ورودی‌ها و خروجی‌ها شناخته شده‌اند، اما عملکرد مکانیسم تبدیل که ورودی‌ها را به تصمیم‌گیری‌های سیاسی تبدیل می‌کند تا حد زیادی ناشناخته باقی می‌ماند (Sumarokova, 2018). بنابراین، در رژیم‌های اقتدارگرای هیبریدی، نخبگان با تجزیه و تحلیل ورودی‌ها تصمیم‌گیری نمی‌کنند، بلکه حدس می‌زنند که کدام یک از اقداماتی که به نفع خودشان است توسط جامعه‌ای که این ورودی‌ها را مشارکت می‌دهد، پذیرفته می‌شود.

«اقتدارگرایی رقابتی»^۱ یا «اقتدارگرایی انتخاباتی»^۲ نام‌های دیگر رژیم اقتدارگرای هیبریدی است. شکل دموکراتیک و محتوای تمامیت‌خواه اقتدارگرایی هیبریدی دموکراسی معیوبی ایجاد می‌کند که در آن، شمار محدودی از نخبگان برای جابه‌جایی قدرت با هم رقابت می‌کنند و از انتخابات و نهادهای دموکراتیک، هم‌چون ابزاری برای کسب مشروعیت بهره می‌گیرند (Andreas, 2009:5). به نظر می‌رسد مفهوم «اقتدارگرایی هیبریدی»^۳ مفهوم مناسبی است که اجازه می‌دهد کشورهایی چون روسیه و حکومت‌های برآمده بعد از سقوط اتحاد شوروی یا برخی کشورهای در حال توسعه آمریکای لاتین که مکانیسم‌های دموکراتیک را بدون داشتن یک بنیان دموکراتیک واقعی در داخل اجرا می‌کنند را توصیف نمایم (Sumarokova, 2018). بسیاری اندیشه‌ورزان جامعه‌شناسی سیاسی مدعی‌اند بیشتر رژیم‌هایی که پس از سقوط بلوک شرق و پایان اتحاد جماهیر شوروی، از جمله روسیه، پدید آمدند یا برخی کشورهای در حال توسعه آمریکای لاتین نمونه‌هایی از اقتدارگرایی هیبریدی هستند (Levitsky & Way, 2012:2).

1. competitive-authoritarianism
2. electoral-authoritarianism
3. Hybrid authoritarian

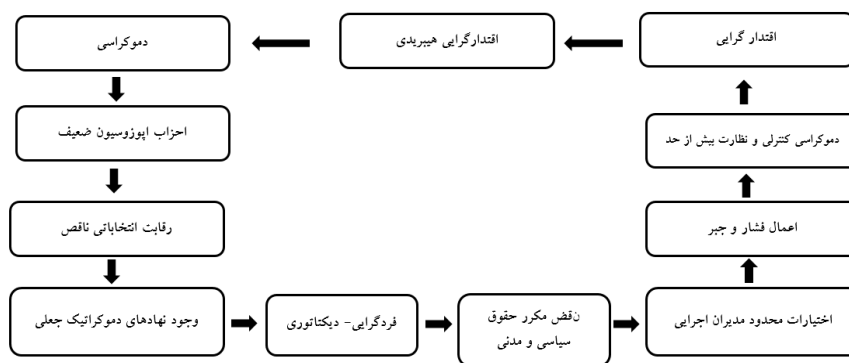
گسترش دموکراسی یا استقرار اقتدارگرایی، دیکتاتوری و یا هر نظام سیاسی دیگر ارتباط مستقیمی با فرهنگ سیاسی حاکم در جوامع دارد (بشریه، ۱۹۵:۱۳۸۱) بر اساس فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه مشخص می‌شود که چه رابطه‌ای میان یک نظام سیاسی و مردم حاکم است و میزان اجماع مردم از سیاست‌های دولت را نشان می‌دهد. بنابراین پذیرش یا رد هر نوع نظام سیاسی منجمله اقتدارگرایی هیبریدی که موضوع بحث ما است در فرهنگ سیاسی یک ملت جاری و فعال است و گاهی خود به عنوان عاملی برای استمرار و بازتولید آن می‌گردد. یکی از ویژگی‌های عمده فرهنگ سیاسی ملت روسیه که ریشه در تاریخ این کشور دارد وجود سبک خاصی از روابط بین دولت و جامعه است که همواره از سوی عموم تقاضای جدی برای یک دولت خودکامه وجود داشته و در واقع دولت آنچه را که جامعه خواهان آن است محقق نموده است (Глебова, 2006:33). ویلیام زیمرمن، نویسنده کتاب «حکومت روسیه: اقتدارگرایی از انقلاب تا پوتین»^۱ با استناد به تاریخ روسیه حکومت در این کشور را طیفی میان اقتدارگرایی و دموکراسی با درجات مختلفی از افراط در هر سو معرفی می‌کند (Zimmerman, 2016:291). بنابراین، به نظر می‌رسد مفهوم اقتدارگرایی هیبریدی برای تکمیل فرآیند فهم سیاست چندفرهنگ‌گرایی روسیه مفهومی مفید و کارآمد است، زیرا این کشور نمونه‌ای از رژیم هیبریدی است که هم حامی هژمونی قدرت و هم دموکراسی مدیریت شده است.

تحقیقات مقایسه‌ای نشان داده است رژیم‌های هیبریدی بیشتر از دموکراسی‌ها یا اقتدارگرایی‌ها به جنگ می‌روند، بیشتر از دموکراسی‌ها یا اقتدارگرایی‌ها در معرض شکست دولت^۲ هستند و نسبت به کشورهای دموکراتیک یا اقتدارگرا از میزان اعتماد تجاری پایین‌تری برخوردارند (Brownlee, 2009). بعبارتی، قرار گرفتن بین دموکراسی و اقتدارگرایی به نوعی با سطوح بالاتری از برخی مشکلات اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی همراه است تا سطوح میانی این مشکلات. اقتدارگرایی هیبریدی برای حراست از

1. Ruling Russia: Authoritarianism from the Revolution to Putin

۲ - State failure - این اصطلاح در اوایل دهه نود توسط رابرت روتبرگ مطرح شد و به گفته وی، دولتها زمانی شکست خورده تلقی می‌شوند که تحت خشونت داخلی قرار بگیرند و از ارائه خدمات مثبت سیاسی به ساکنان خود دست بردارند (Moritz, 2013).

بقاء و حفظ قدرت به کمک ترتیبات نهادی ماهیت غیر لیبرال رئیس اجرایی را تقویت می‌کند، قوه مقننه به گونه‌ای تغییر شکل می‌یابد که کنترل مرکزی را تسهیل نموده در حالیکه ساختار قوه مجریه شخصی‌گرایی را تسهیل می‌کند. به طور خلاصه، یک سیستم از بالا به پایین ایجاد می‌شود و فرمان‌برداری از اقتدار سیاسی یک گروه کوچک و ادارات کارگزار مادامی که به دلیل تأمین ناکافی خواست‌های مردم تضعیف نشده است ادامه می‌یابد و در صورت بروز نارضایتی در توده‌های مردم به کمک برخی عناصر دموکراتیک مشروعیت خود را بازمی‌گرداند (مدل شماره ۲- طراحی شده توسط نویسندگان).



مدل شماره ۲

۴. روسیه کشوری چند فرهنگ‌گرا با ساخت سیاسی اقتدارگرایی هیبریدی

روند توسعه تاریخی و طبیعی روسیه منجر به شکل گرفتن پیش نیازهایی شد که اساساً با مبانی اصلی چندفرهنگ‌گرایی اشتراک ذاتی دارد. بسیاری از واحدهای تشکیل دهنده فدراسیون روسیه از نظر قومیت متمایز بوده و حتی نام آن برگرفته از عنوان قومی^۱ غالب است. در چنین بستری که بر پایه روابط قومی بنا شده و اقلیت‌های قومی به رسمیت شناخته می‌شود طبیعتاً چند ملیتی از نظر اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی مورد حمایت قرار دارد. نظام حقوقی موجود در قانون اساسی فدراسیون روسیه درون خود ایدئولوژی اصلی چندفرهنگ‌گرایی را به همراه دارد و طبق ماده سوم قانون اساسی فدراسیون

1. Titular nation

روسیه مردم این کشور از ملیت‌های مختلف، دارای حاکمیت و تنها منبع قدرت روسیه هستند. بعلاوه، طبق ماده پنجم قانون اساسی این کشور از جمهوری‌ها، مناطق خودمختار و استان‌های مختلف تشکیل شده که همگی اعضای برابر هستند، همچنین طبق ماده دوازدهم حکومت‌های خودگردان محلی مورد تایید و ضمانت قرار دارند. در ماده شصت و هشتم آمده جمهوری‌ها حق دارند زبان بومی و دولتی خود را مقرر نمایند، همه مردم حق حفظ زبان مادری خود را دارند و شرایطی را برای یادگیری و توسعه آن ایجاد نمایند. طبق ماده شصت و نهم قانون اساسی، فدراسیون روسیه حقوق همه مردم بومی کم جمعیت را بر اساس اصول و موازین شناخته شده جهانی و هنجارهای حقوق بین‌الملل و قراردادهای بین‌المللی ضمانت می‌کند. در ماده هفتاد و دوم قانون اساسی ذکر شده که حمایت از حقوق و آزادی‌های انسان و شهروندان، حمایت از حقوق اقلیت‌های قومی، تامین قانون و نظم، امنیت اجتماعی و مقررات مناطق مرزی از اختیارات و وظایف فدراسیون روسیه است. همچنین در فصل هشتم قانون اساسی مواد صد و سی، صد و سی و یکم، صد و سی و دوم و ماده صد و سی سوم قانون اساسی به تفصیل به حقوق خودگردانی محلی پرداخته است. در خصوص آزادی مذهب نیز طبق ماده چهاردهم قانون اساسی فدراسیون روسیه در این کشور دولتی غیر مذهبی حاکم است و هیچ مذهبی اجباری نیست. در ماده بیست و هشتم ذکر شده آزادی عقیده، آزادی مذهب، انتخاب آزاد و داشتن مذهب و تبلیغ برای آن، اعتقاد و عمل بر اساس آن برای همه تضمین شده است و طبق ماده بیست و نهم تبلیغات و تهییج برای ایجاد نفرت و دشمنی اجتماعی، نژادی، ملی و مذهبی یا زبانی ممنوع است (کولائی، ۱۷: ۱۳۷۷-۵۰). این کشور ۱۴۶,۰۳۹,۶۲۵ نفر جمعیت دارد و متشکل از ۱۹۳ گروه قومی- ملی و ۲۷ زبان رسمی در جمهوری‌ها و مناطق خودگردان و بیش از ۱۰۰ الی ۱۵۰ زبان مربوط به اقلیت‌ها است که بزرگترین گروه‌های قومی روسیه تاتارها، اوکراینی‌ها، باشقیرها، چوواشی‌ها و چچنی‌ها هستند^۱. روسیه از ۸۵ ناحیه فدرال و ۲۱ جمهوری که هر کدام منحصرًا سرزمین یک اقلیت قومی خاص به شمار می‌آید همچنین ۵ منطقه خود مختار

۱. اطلاعات ذکر شده بر اساس آخرین آمار سایت Worldometer بدست آمده است.

که معمولاً به اقلیت قومی قابل توجه یا غالب اختصاص دارد و یک استان خودمختار تشکیل شده است.

در تایید چندفرهنگ‌گرایی در روسیه، ولادیمیر پوتین در یکی از سخنرانی‌های خود گفت: «..در حالی که سکولاریسم اروپایی ایجاد چند فرهنگی "مصنوعی" نموده است در روسیه مجموعه‌ای غنی از اقوام، فرهنگ‌ها و مذاهب مختلف با قدمت تاریخی وجود دارد» عبارتی، چنین ادعاهایی درباره چندفرهنگ‌گرایی و آزادی مذاهب چندگانه، واقعیت تاریخی این سرزمین است و با تأکید بر وحدت ملی و میهن پرستی همراه است (Alekseyeva, 2015). در راستای سیاست‌های دولت نقش سازمان‌های قومی- فرهنگی به صورت روزافزون در حال افزایش است و اغلب به گونه‌ای طراحی شده‌اند که به عنصری از جامعه مدنی تبدیل شده و به‌طور مستقل مسائل مربوط به حفظ هویت قومی، توسعه زبان، آموزش و فرهنگ و مذهب ملی را حل کنند. سیاست چندفرهنگ-گرایی در جامعه چند فرهنگی روسیه با وجود سلطه قومی روس‌ها، تمایلات جدایی طلبانه در برخی جمهوری‌ها مانند چچن، اختلاف نظرات مقطعی با مرکز فدرال، وجود جنبش‌های اجتماعی توده‌ای و شیوع خشونت قومی پایدار است. اما می‌توان استدلال کرد که علیرغم تمام اینها وضعیت پایدار بین قومی نتیجه فعالیت‌های موثر سازمان‌های قومی و مدنی و سیاست ملی منطقه‌ای دولت است (Суконкина, 2010). در این رابطه می‌توان به سخن ایوان ایلین^۱ فیلسوف و نویسنده شهیر روس درباره وضعیت چند فرهنگی روسیه اشاره نمود: «روسیه کشوری چند ملیتی و چند مذهبی است که بدون شناخت و احترام برادرانه متقابل، بدون استقلال فرهنگی و همزیستی مسالمت‌آمیز، این کشور نمی‌تواند متحد شود و قدرت خود را به دست آورد» (Куропятник, 2012). از سویی همان گونه که قبلاً گفته شد در مورد ماهیت رژیم سیاسی در روسیه بین محققین اتفاق نظر وجود دارد و روسیه در طبقه‌بندی رژیم‌ها به عنوان یک رژیم اقتدارگرای هیبریدی جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است (Бусыгина, 2013). تعداد و تنوع رژیم‌های هیبریدی در دوران پس از جنگ سرد افزایش یافت و کشورهای منجمله روسیه که فرض می‌شد در حال گذار به سمت دموکراسی هستند در

1. Ivan Ilyin

جهت‌های متفاوتی قرار گرفته و در این دوران گذار گم شدند. لازم به ذکر است، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، فهم احیای اقتدار روسی بدون ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم شکل گرفت که بیش از هر چیز ریشه در فرهنگ اقتدارگرایی روسیه دارد. در واقع در تمام ادوار تاریخی روسیه رخدادهایی به وقوع پیوسته که نشانگر اقتدارگرایی در این کشور بوده، اما به تدریج با شروع فضای باز سیاسی در زمان گورباچف بارقه‌هایی از وجود عناصر دموکراسی نیز در این کشور شکل گرفت. اگرچه این به معنای دموکرات قلمداد کردن روسیه نیست و احتمالاً اقتدارگرایی جزء جدا نشدنی فرهنگ سیاسی روسیه است. عبارتی، فرآیند انتقال ناقص از شکل حکومت اقتدارگرایی اتحاد شوروی به دموکراسی منجر به شکل‌گیری نوع جدیدی از رژیم سیاسی شد که نمی‌توان آن را به طور کامل اقتدارگرا خواند، اما در عین حال ماهیت آنها با معیارهای لیبرال دموکراسی (حفاظت از حقوق و آزادی‌های مدنی، مصونیت حریم خصوصی، حق آزادی اجتماعات و مذهب، رعایت موازین قانونی توسط دولت) مطابقت ندارد. اگر کشوری حداقل دو حزب و انتخابات منظم داشته باشد دیگر نمی‌توان آن را دیکتاتوری یا اقتدارگرا نامید و بر این اساس، روسیه نیز در زمره کلاسیک‌ترین کشورهای هیبریدی جهان قرار دارد (Шульман, 2017). لری دایموند^۱ مقاله معروف خود در مورد رژیم‌های هیبریدی را با این سوال آغاز می‌کند که "آیا روسیه یک دموکراسی است؟" و در این اثر بر وضعیت هیبریدی روسیه تأیید می‌کند (Diamond, 2005: 21). همچنین لئونارد مورلینو^۲ در مقاله‌ای روسیه (به همراه پاکستان و زیمبابوه) را در رده رژیم‌های هیبریدی با گذر به سوی اقتدارگرایی قرار می‌دهد (Leonardo, 2009: 295). بنابراین، می‌توان گفت که در مورد ماهیت رژیم سیاسی در روسیه بین محققین اتفاق نظر وجود دارد و روسیه در طبقه‌بندی رژیم‌ها به عنوان یک رژیم اقتدارگرایی هیبریدی جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است (Бусыгина, 2013).

نیاز به ثبات سیاسی و حفظ قدرت در تمام رژیم‌های هیبریدی منجمله روسیه از اهمیت به‌سزایی برخوردار است و به عوامل متعددی بستگی دارد. از یک طرف، این

1. Larry Diamond
2. Leonard Morelino

رژیم‌ها باید تعادل ظریفی بین ابزارهای مختلف سیاسی ایجاد کنند تا کنترل، دستکاری، سرکوب و همزمان رضایت مردم را تضمین کنند. از سوی دیگر، باید به نحوی بر تبدیل نشدن رئیس دولت به یک مقام مستبد غلبه کرده و در اینصورت بین رهبر و متحدانش در ائتلاف قدرت تعادل حاصل می‌شود، نقطه‌ای که دقیقاً پاشنه آشیل روسیه به حساب می‌آید (Gelman, 2015:104-105). به ویژه در روسیه که باقیمانده حکومت توتالیتر شوروی است از یک سو فقدان اقتدار و کاهش مقبولیت خود در میان مردم را به خوبی فهم می‌کند و از سوی دیگر احساس می‌کند که رشته امور نیز از دستشان خارج شده است و چاره‌ای جز توسل به خشونت و قهر برای بازیابی اقتدار از دست رفته خویش نمی‌بینند. به ویژه در دو دهه اخیر روسیه، در پس عبور از هر بحران اجتماعی، بحران جدیدتری نمایان می‌شود و فقدان مقبولیت و اقتدار، هر بار بیش از گذشته بر دستگاه سیاسی و تصمیم‌گیرندگان کشور جلوه می‌کند. بنابراین خواه ناخواه به دامان روش‌های اقتدارگرایانه و قهرآمیز خود باز می‌گردند، با این امید که بحران موجود را کنترل کرده و سپس از مسیر دموکراسی‌های مهندسی شده مقبولیت خود را احیا خواهند نمود.

۵. مدل چندفرهنگ‌گرایی ابزاری در رژیم‌های اقتدارگرای هیبریدی

همان گونه که بیان شد در نظریه چندفرهنگ‌گرایی مولفه‌هایی از قبیل به رسمیت شناختن، تعامل مسالمت‌آمیز، برابری و عدالت اجتماعی، حقوق خودگردانی، مشارکت و همچنین طرد، تقابل و به حاشیه راندن وجود دارد که می‌تواند در توصیف چگونگی برخی سیاست‌های قومی در کشورهایی که از فضای چند فرهنگی، چند مذهبی و چند قومیتی برخوردارند راهنمای عمل باشد. یکی از انتقادات مهم به این نظریه این بود که به هر حال تمام کشورهایی که از فضای چند فرهنگی، چند مذهبی و چند قومی برخوردارند، الزاماً لیبرال دموکراسی نیستند و ساختار متکثر و چند فرهنگی را حتی در میان کشورهای غیر دموکرات مانند روسیه می‌توان جستجو نمود. نگره فکری به رسمیت شناختن تفاوت‌ها در عرصه عمومی و روش سیاست‌گذاری موسوم به چند فرهنگ-گرایی در لیبرال دموکراسی‌های اروپایی، آمریکایی و استرالیایی قابل درک است. اما تکلیف کشورهای غیر دموکرات یا دموکراسی‌های ناقص که پلی‌ژنیک نیز هستند و

مسئله تکثر فرهنگی و هویتی، انسجام ملی و حقوق اقلیت‌ها از مسائل مبتلابه و گریز ناپذیر چنین دولت‌هایی نیز است چگونه خواهد بود.

پایبندی صرف به ارزش‌های فرهنگی مختلف که بخشی از ایدئولوژی چندفرهنگ-گرایی است تهدیدی بزرگ برای اقتدارگرایی است و مطالعات نشان می‌دهد که اقتدارگرایی اثرات تهدیدات اجتماعی ناشی از تبعیض و تعصب را تعدیل می‌کند (Cohrs and Asbrock, 2010:694). در واقع زمینه‌ای که چندفرهنگ‌گرایی را به عنوان یک هنجار ترویج می‌کند با پدیده‌هایی مانند سلطه اجتماعی افراد و یا بروز RWA (یا اقتدارگرایی جناح راست) مواجه است که اغلب دو شکل متمایز از اقتدارگرایی تصور می‌شوند و با یکدیگر همبستگی نسبی دارند (Hiel and others, 1 527: 2011). اگرچه RWA و یا سلطه اجتماعی گروه اکثریت از انگیزه‌های زیربنایی متفاوتی سرچشمه می‌گیرند و پیش‌بینی‌های متفاوتی را در مورد تعصب نسبت به گروه‌های اقلیت مختلف انجام می‌دهند، اما تفاوت کمی میان آنها وجود دارد. عبارتی، اجرای سیاست چندفرهنگ‌گرایی به شیوه از بالا به پایین اگر اکثریت مردم از آن حمایت نکنند، ممکن است مشکل‌ساز باشد. پیشنهاد چندفرهنگ‌گرایی به عنوان مولفه‌ای لیبرالی، تعاملات سنتی اکثریت و اقلیت را به چالش کشیده و متضمن برابری اکثریت و اقلیت است. اما همین تغییرات در ترکیبات کلاسیک جوامع و ارزش‌های آنها بالقوه تهدید کننده هستند و کشورها برای حفظ پایداری خود ناگزیر به اقدامات اقتدارگرایه متوسل می‌شوند.

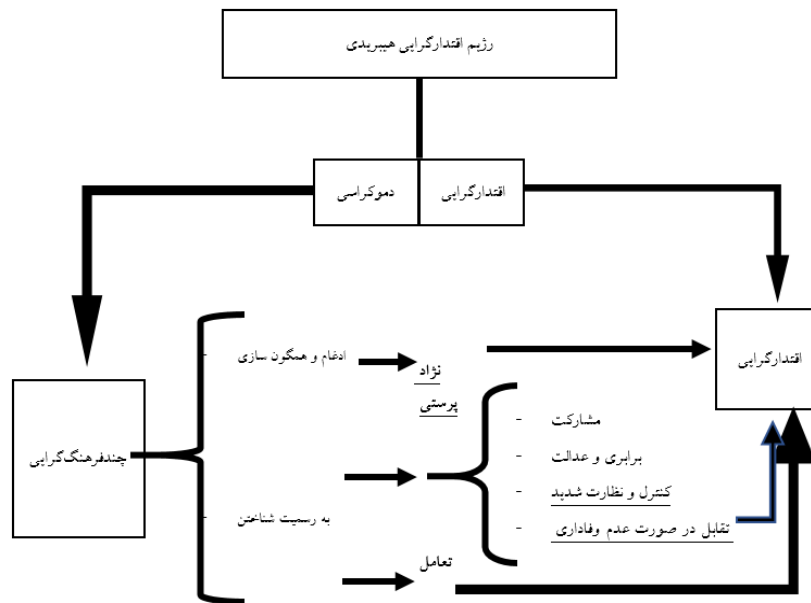
بنابراین، مفهوم هیبریداسیون و ترکیب عناصر لیبرالی، دموکراتیک و اقتدارگرایانه می‌تواند منجر به نتیجه‌ای بهتر و راهی مناسب برای عبور از بحث کاستی‌ها و شکست-های فرضی چندفرهنگ‌گرایی باشد. از سوی دیگر، چندفرهنگ‌گرایی به عنوان یک فلسفه، خط مشی عمومی و یک اصل میانجی دموکرات برای مدیریت نارضایتی‌های قومی در محیط‌های اقتدارگرای پیشرفته پذیرفته می‌شود و به عملیاتی شدن مفاهیمی همچون گفتمان، تعامل و تفاوت در چنین محیطی می‌پردازد.

یک جهت‌گیری سیاسی هیبریدی دیدگاهی متمایز شامل ترکیبی از ترجیحات است و تا به امروز، تلاش سیستماتیک کمی برای پرداختن مستقیم به این مسئله که مردم

چگونه جهت‌گیری‌های سیاسی خود را ترکیب کنند تا به نظام سیاسی مطلوب خود برسند، انجام گرفته است. آنچه مشخص است، الگوهای مختلفی از هیبریداسیون در مناطق و کشورها وجود دارد، زیرا هیبریداسیون یک جهت‌گیری سیاسی چند بعدی و چند لایه در نظر گرفته می‌شود. چند بعدی است زیرا همیشه جهت‌گیری‌های دموکراتیک و غیر دموکراتیک را در بر می‌گیرد و چند لایه است زیرا نوعی سیستم سیاسی است که در سطوح انتزاعی و عملی متفاوت است (Doh Chull, 2014:4). در سطح انتزاعی ساختار رژیم هیبریداسیون شامل آمیخته‌ای از میل و تایید دموکراسی و استبداد است و در سطح فرآیند عملی، هیبریداسیون جهت‌گیری‌های مطلوب به سمت روش‌های دموکراتیک را با روش‌های استبدادی ترکیب می‌کند. هر زمان که شهروندان آمیزه‌ای از جهت‌گیری‌ها را بین دو سطح نظام سیاسی ترجیح داده و دموکراسی یا استبداد رد کامل نمی‌شود آن را هیبریداسیون سیستمی می‌نامیم (Doh Chull, 2014:6). شهروندان جوامع استبدادی و پسااستبدادی بیشتر عمر خود را تحت حاکمیت اقتدارگرایانه گذرانده‌اند و زندگی در چنین محیطی برای مدت طولانی، بسیاری از این شهروندان را در رد کامل اقتدارگرایی یا پذیرش کامل دموکراسی سردرگم کرده است. در نتیجه، واکنش‌های آن‌ها به دموکراسی و استبداد به عنوان رژیم‌های انتزاعی و فرآیندهای سیاسی عملی اغلب متفاوت است. با این حال، تغییر رژیم منحصراً به سطوح یا میزان دموکراسی‌سازی فرهنگی که شامل حمایت از دموکراسی و مخالفت با اقتدارگرایی در میان شهروندان عادی است مربوط می‌شود.

در نتیجه برای برون رفت از این مسئله در این مقاله مدلی تحت عنوان «چندفرهنگ‌گرایی ابزاری در رژیم‌های اقتدارگرای هیبریدی» ارائه می‌نمایم. انبوهی از رژیم‌های هیبریدی که به عنوان یک «منطقه خاکستری» میان دموکراسی‌های لیبرال و رژیم‌های اقتدارگرا که با پایان یافتن موج سوم دموکراسی در دهه ۱۹۹۰، در جهان غیرغربی ظهور کردند، نه تنها با یکدیگر از نظر کیفی تفاوت دارند، بلکه با دموکراسی‌های غربی نیز متفاوت هستند. در واقع این رژیم‌ها دموکراسی‌های شکست خورده نیستند، بلکه رژیم‌هایی هستند که کاملاً آگاهانه ترجیح می‌دهند شخصیت مبهم خود را حفظ نمایند، زیرا به این ترتیب بازیگران اصلی رژیم ابزار مناسبی برای تداوم خود

یافته‌اند. در چنین رژیم‌هایی دولت‌ها به جای استفاده مستقیم از ابزار سرکوب از دموکراسی بیش از اندازه مدیریت شده و ابزارهای کنترلی شدید بهره می‌برند (مدل شماره ۳- طراحی شده توسط نویسندگان).



مدل شماره ۳

در قالب نمودار فوق مدل چندفرهنگ گرایی در رژیم هیبریدی به تصویر کشیده شده است و در توضیح آن باید گفت که چندفرهنگ گرایی در دولتی که هر دو عناصر اقتدارگرایی و دموکراتیک را در اختیار دارد، بیشتر جنبه ابزاری داشته و ضرورتی در پذیرش ذاتی این مفهوم نیست و به عنوان ابزاری در دست دولت به منظور حفظ انسجام و بقاء از آن استفاده می‌شود. در رژیم‌های اقتدارگرایی هیبریدی که ماهیتی چند فرهنگی دارند برای دستیابی به اهداف مختلف خود از سیاست چندفرهنگ گرایی استفاده ابزاری می‌کنند، به این معنا که از یک سو با پذیرش ماهیت چند فرهنگی جامعه و پذیرش آن به حقوق اقلیت‌ها رسمیت بخشیده و به آنها اجازه فعالیت در عرصه سیاسی و اجتماعی را اعطا نموده، از سوی دیگر با تکیه بر ماهیت اقتدارگرایانه خود وفاداری

کامل این گروه‌ها را طلب می‌نماید. در این مدل دولت‌ها همیشه در مسیر شاخصه‌های اصلی چندفرهنگ‌گرایی مثل برابری، عدالت اجتماعی، اعطای خودگردانی و حقوق اقلیت‌ها و سایر جنبه‌های لیبرالی این نظریه باقی نمی‌مانند و مادامی که منافع دولت‌ها همچنین امنیت و بقاء آنها تهدید نشود در چارچوب مولفه‌های اصلی مفهوم چند فرهنگ‌گرایی قرار دارند. اگر اقلیت‌ها از مدار وفاداری به دولت خارج شوند، ماهیت اقتدارگرایانه دولت نمود یافته و برخی سیاست‌های تقابلی، طرد و به حاشیه راندن و یا کنترل و نظارت شدید بر دموکراسی اعطا شده بروز می‌نماید.

به طور خلاصه در توضیح این مدل باید گفت، مفهوم چندفرهنگ‌گرایی با اندیشه گوناگونی قومی و فرهنگی در یک جامعه سیاسی واحد هم به لحاظ تأثیرات مثبت و هم علی‌رغم برخی تهدیدات امنیتی در مجموع واقعیتی پذیرفته شده است. بیش‌تر سیاست‌های مبتنی بر چندفرهنگ‌گرایی اغلب در جوامع مردم سالار لیبرال به شکل‌های گسترده مورد پذیرش قرار گرفته است. بنابراین، کشورهای اقتدارگرای هیبریدی که از ساخت اجتماعی چند فرهنگی نیز برخوردار هستند نسبت به اقلیت‌های موجود در کشور سیاستی صرفاً اقتدارگرا یا صرفاً دموکراتیک ندارد. بلکه مدل ارائه شده در این مقاله تحت عنوان «چندفرهنگ‌گرایی ابزاری در رژیم‌های اقتدارگرای هیبریدی» می‌تواند توضیحی بر سیاست‌های دولت در قبال اقلیت‌ها باشد. به این ترتیب که، با پذیرش سیاست چندفرهنگ‌گرایی و به رسمیت شناختن اقلیت‌ها به حقوق آنها رسمیت بخشیده و اجازه فعالیت در عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به آنان اعطا می‌شود، اما با تکیه بر ماهیت اقتدارگرایانه خود در صورت عدم وفاداری و تهدیدزایی اقلیت‌های افراطی و یا استقلال طلب سیاست تقابل و یا کنترل را در پیش گرفته می‌شود.

در نتیجه منطق به رسمیت شناختن اقلیت‌ها در کشور روسیه می‌توان شاهد سیاست‌های تعاملی و یا سیاست نقش‌دهی و مشارکت دولت با اقلیت‌ها در مسائل مختلف شهروندی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و حوزه‌های دیگر بود. به عنوان مثال می‌توان به مناسبات میان مسلمانان روسیه و دولت به عنوان اقلیت‌های اثرگذار در این کشور اشاره نمود. دولت مرکزی روسیه با در پیش گرفتن خط مش چندفرهنگ‌گرایی ابزاری و به رسمیت شناختن مسلمانان به عنوان گروه قابل توجهی از اقوام و اقلیت‌های

این کشور در مجموع سه سیاست موازی ایجاد کرده است. سیاست اول تعامل، مشارکت و تساهل با اقلیت مسلمان و به موازات آن سیاست دوم در تقابل و کنترل نسبتاً شدید در قبال مسلمانان افراطی و استقلال‌طلب و ایجاد دموکراسی بیش از اندازه مدیریت شده قرار دارد. همچنین سیاست دیگری در قالب استفاده ابزاری از اقلیت مسلمان نیز وجود دارد که بیشتر در جنبه‌های خارجی نمود پیدا می‌کند و بر بکارگیری پتانسیل‌های نهفته نزد مسلمانان در عرصه بین‌المللی در راستای استراتژی‌های کلان روسیه مثل همکاری با سازمان همکاری اسلامی و یا نقش آفرینی در جهان اسلام قرار دارد. در واقع در شرح این مثال می‌توان گفت سیاست‌های دولت روسیه نسبت به اقلیت‌های مسلمان هم دارای ابعاد و زوایای داخلی است و هم از جنبه‌های بیرونی قابل توجه است. همچنین دولت در قبال اقوام مسلمان تاتار و اقوام مسلمان قفقاز شمالی از یک سیاست واحد پیروی نمی‌کند. یعنی طبق آن چیزی که «مدل چند فرهنگ‌گرایی ابزاری در رژیم‌های اقتدارگرای هیبریدی» بیان شد، سیاست دولت نسبت به اقلیت تاتاری سیاستی مبتنی بر تعامل و تساهل است و در راستای سیاست تعاملی خود در نقش‌دهی و مشارکت سیاسی مسلمانان تاتاری از الگوی به رسمیت شناختن تفاوت‌های فرهنگی تبعیت می‌کند. از سویی مسلمانان قفقاز شمالی اگرچه بر اساس آنچه به عنوان حق خودگردانی در چندفرهنگ‌گرایی از آن یاد می‌شود، توانست اختیارات مستقلی را در اداره امور داخلی و به ویژه نظامی در مناطقی که خواستگاه این جریان است کسب نماید، اما در مقایسه با جریان تاتاری بیشتر شاهد سیاست‌های کنترلی یا تقابلی دولت مرکزی است. باقی ماندن در مدار دولت مرکزی از شروط اصلی حفظ اختیارات این اقلیت مسلمان است و در غیر اینصورت امتیازات خودگردانی و استقلال خود را از دست داده و شاهد سیاست‌های کنترلی و در برخی موارد تقابلی دولت خواهد بود (پسنندیده و دیگران، ۱۴۰۰، در دست انتشار).

نتیجه‌گیری

به طور خلاصه باید گفت، مفهوم چندفرهنگ‌گرایی با اندیشه گوناگونی قومی و فرهنگی در یک جامعه سیاسی واحد هم به لحاظ تأثیرات مثبت و هم علی‌رغم برخی تهدیدات امنیتی در مجموع واقعیتی پذیرفته شده است. بیش‌تر سیاست‌های مبتنی بر چند فرهنگ-

گرایی اغلب در جوامع مردم سالار لیبرال به شکل‌های گسترده مورد پذیرش قرار گرفته است. اما برخی از مفروضات، اشکال و استدلال‌های تندروانه آن حتی در این جوامع مورد مناقشه و در ابعاد جهانی گاه با حقوق بشر و جهانی شدن در تعارض قرار گرفته است. در کنار برخی انتقادات مثل انحراف از عدالت اجتماعی، عدم انطباق این نظریه با برخی ارزش‌های آسیایی که به جای آزادی بر نظم تاکید دارد و یا بحث جهانی شدن و تاثیر آن بر گوناگونی فرهنگی، نقد دیگری بر این نظریه وارد نمودیم مبنی بر اینکه این مفهوم در کشورهای غیر لیبرال و غیر مردم سالاری که دارای ساخت چند فرهنگی هستند چگونه است. کشورهای مختلفی در جهان از چنین وضعیتی برخوردارند که در این مقاله یکی از برجسته‌ترین این کشورها یعنی روسیه به عنوان نمونه انتخاب شد. روسیه به عنوان کشوری که به طور سنتی اقتدارگرا بوده و روند انتقال به دموکراسی در آن کامل طی نشده در نتیجه تشکیل فضایی هیبریدی داد و اکنون به عنوان یک کشور اقتدارگرای هیبریدی شناخته می‌شود.

در نتیجه روسیه به عنوان یک کشور اقتدارگرای هیبریدی که از ساخت اجتماعی چند فرهنگی نیز برخوردار است نسبت به اقلیت‌های موجود در کشور سیاستی صرفاً اقتدارگرا یا صرفاً دموکراتیک ندارد. بلکه مدل ارائه شده در این مقاله تحت عنوان «چندفرهنگ‌گرایی ابزاری در رژیم‌های اقتدارگرای هیبریدی» توضیحی بر سیاست‌های روسیه در قبال اقلیت‌های این کشور است. به این ترتیب که، با پذیرش سیاست چند فرهنگ‌گرایی و به رسمیت شناختن اقلیت‌ها به حقوق آنها رسمیت بخشیده و اجازه فعالیت در عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به آنان اعطا کرده است، اما با تکیه بر ماهیت اقتدارگرایانه خود در صورت عدم وفاداری و تهدیدزایی اقلیت‌های مسلمان افراطی و استقلال طلب سیاست تقابل و یا کنترل را در پیش گرفته است.

در واقع، سیاست‌های چندگانه و جمع‌آضدای کشورهای چند فرهنگی با نظام‌های اقتدارگرای هیبریدی مثل تعامل، کنترل، تقابل و دیگر موارد در دولتی یافت می‌شود که آمیزه‌ای از ویژگی‌های اقتدارگرایانه و دولت محور جوامع شرقی و ویژگی‌های دموکراتیک دولت‌های غربی است. در واقع آنچه مدل «چندفرهنگ‌گرایی ابزاری در رژیم‌های اقتدارگرای هیبریدی» نیز سعی در توصیف آن دارد، همین سیاست‌های چندگانه است. سیاست‌های اقتدارگرایانه تا جایی می‌تواند ادامه دهد که پایه‌های بقای

خود را به خطر نیاندازد. برای حفظ قدرت نیاز به مشروعیت است و نه تنها در جنبه-های داخلی بلکه در ابعاد خارجی سیاست کشورها نمایش سیاست‌های دموکراتیک مانند اصول نهفته در چند فرهنگ‌گرایی برای پذیرفته شدن از سوی محیط بین‌المللی ضرورت پیدا می‌کند.

در پایان باید گفت، یکی از مهمترین نموده‌های ابزاری بودن چندفرهنگ‌گرایی به عنوان عنصری دموکراتیک در نظام‌های اقتدارگرای هیبریدی مسئله دموکراسی مدیریت شده و کنترلی است که نه تنها نسبت به اقلیت‌های موجود، بلکه نسبت به تمام شهروندان حاکم است. سیاست لیبرالی لازمه حفظ قدرت است، اما برخی تأثیرات عینی سیاست لیبرالی از جمله احتمال از دست دادن قدرت غیر قابل انکار است. لذا ایجاد سیستم پیچیده‌ای متشکل از سیاست‌های لیبرال دموکراتیک جعلی و ایجاد دموکراسی-های صوری و به صورت کاملاً مدیریت شده راه‌گزینی برای نظام‌های هیبریدی به شمار می‌آید. در واقع این رژیم‌ها خود اشکالی از دموکراسی را معرفی می‌کند و با اجرای سیاست‌های نرم از آن بهره می‌برد و در عین حال در صورت لزوم به راحتی به سیاست‌های کنترلی و یا سرکوب و تهدید روی می‌آورد.

۳۳



تحلیل مفهومی چند
فرهنگ‌گرایی
ابزاری؛ مطالعه
موردی روسیه

منابع

- بشیریه، حسین. (۱۳۸۱). *آموزش دانش سیاسی*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بهرامی، مجتبی. (۱۳۹۶). «کثرت‌گرایی فرهنگی در عهد آل‌بویه: راهبردی برای زمان معاصر»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی شهید بهشتی، تهران.
- تیلور، چارلز. (۱۳۹۳). *زندگی فضیلت‌مند در عصر سکولار*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات آگاه.
- سالینز، پیتر. (۱۳۹۵). «همگونی به شیوه آمریکایی چند فرهنگی و روابط قومی»، ترجمه مرضیه فاضل‌نیا، *فصلنامه مطالعات میان‌فرهنگی*، سال اول، شماره اول، صص ۹۳-۱۰۶.
- صباغیان، علی. (۱۳۹۲). *شکست چندفرهنگ‌گرایی و مسلمانان اروپا*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ هنر و ارتباطات.

کرمی، جهانگیر و رقیه کرامتی‌نیا. (۱۳۹۶). «فرهنگ سیاسی روسیه: ریشه‌ها، ابعاد و پیامدها»، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۹۹، صص ۱۵۵-۱۸۸.

کولائی، الهه. (۱۳۷۷). *قوانین اساسی فدراسیون روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی*، تهران: نشر دادگستر، صص ۱۷-۵۰.

کیملیکا، ویل. (۱۳۹۵). *شهروندی چندفرهنگی: نظریه لیبرالی در باب حقوق اقلیت‌ها*، ترجمه ابراهیم اسکافی، تهران: انتشارات شیرازه.

نیک‌پی امیر، کردونی ندا. (۱۳۹۵). «چندفرهنگ‌گرایی، دولت و حقوق اقلیت‌ها»، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، شماره ۷۵، صص ۶۵-۹۳.

- Alekseyeva, Anna (30/03/2015), **The Russian politics of multiculturalism**, (11/10/2021), <https://www.opendemocracy.net/en/odr/russian-politics-of-multiculturalism/>.
- Arne Roes, Evelyn W. M. AU, Alain Van Hiel (2015), "Can Authoritarianism Lead to Greater Liking of Out-Groups? The Intriguing Case of Singapore", **Psychological Science**, Vol. 26, Issue 12.
- Asbrock, Frank, Sibley, Chris, Duckitt, John (2010), "Right-wing authoritarianism and social dominance orientation and the dimensions of generalized prejudice: A longitudinal test", **European Journal of Personality**, Eur. J. Pers. 24: 324-340.
- Brownlee, Jason (23/06/2009) "Portents of Pluralism: How Hybrid Regimes Affect Democratic Transitions", (08,03,2022), <https://doi.org/10.1111/j.1540-5907.2009.00384.x>.
- Christensen, Erik (2012), "Revising Multiculturalism and Its Critics", **the monist**, vol.95.No.1, pp.33-48.
- Diamond, Larry (2005), Elections Without Democracy. Thinking About Hybrid Regimes, **Journal of Democracy**, Vol. 13. No. 32. pp.21-53.
- Doh Chull, Shin (2014), "Cultural Hybridization in East Asia: Exploring an Alternative to the Global Democratization Thesis", (15/10/2021), <https://escholarship.org/uc/item/5pb0595n>.
- Easton, David (1965), **Political system**, San Francisco: San-Francisco State University, PP. 50-54.
- Gelman, Vladimir (2015), **Authoritarian Russia. Analyzing Post-Soviet Regime Changes**, Pensilvania: Pittsburg University Press.
- Kirmayer, Laurence (18/11/2019), "The Politics of Diversity: Pluralism, Multiculturalism and Mental Health", Division of Social & Transcultural Psychiatry, (11/10/2021), <https://journals.sagepub.com/doi/full/10.1177/1363461519888608>.

- Lebedeva, Nadezhda (2016), "Is multiculturalism in Russia possible? Intercultural relations in North Ossetia-Alania", **Psychology in Russia: State of the Art**, Volume 9, Issue 1, pp.24-40.
- Levitsky, Steven , Lucan A. Way (2012), **Competitive Authoritarianism. Hybrid Regimes After the Cold War**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Morlino, Leonardo (2009), Are there hybrid regimes? Or are they just an optical illusion?, **European Political Science Review**, Vol. 1. No. 2. P. 273—296.
- Parekh, Bhikhu (2000), **Rethinking Multiculturalism; Cultural Diversity and political Theory**, Palgrave: New York.
- Petrov, Nikolai, Lipman, Masha, Hale, Henry (2010), "Overmanaged Democracy in Russia: Governance Implications of Hybrid Regimes", **Carnegie Endowment for International Peace**, pp.1-44.
- Roets, Evelyn & Alain(19/10/2015),"Can Authoritarianism Lead to Greater Liking of Out-Groups? The Intriguing Case of Singapore", (15/10/2021)
<https://journals.sagepub.com/doi/10.1177/0956797615605271>.
- Rubin, Derek, Verheul, Jaap (2009), **American Multiculturalism after 9/11 Transatlantic Perspectives**, Amsterdam: Amsterdam University Press.
- Schedler, Andreas (15/05/ 2015), "Electoral Authoritarianism: The dynamics of unfree Competition", (10/03/ 2021), <https://onlinelibrary.wiley.com/doi/epdf/10.1002/9781118900772.etrds0098>.
- Sumarokova, Kristina (2018), "Hybrid authoritarian regimes: Is it a transition to democracy?", **Journal Of Society And The State**, №2(3), pp:145-149.
- Sumarokova, Kristina (2018), Hybrid authoritarian regimes: Is it a transition to democracy?, (10/01/2022), <https://sgpjournal.mgimo.ru/2018/2018-3/hybrid-authoritarian-regimes>.
- Taylor, Charles(1992), **Multiculturalism and "The Politics of Recognition": An Essay with Commentary**, New Jersey: Princeton University Press.
- Vorauer, Jacquie, Stacey J. Sasaki (2011), "In the worst rather than the best of times: Effects of salient intergroup ideology in threatening intergroup interactions ", **Journal of Personality and Social Psychology**, No. 101(2), 307–320.
- Walzer, Michael (1994), **Thick and Thin: Moral Argument At Home And Abroad**, Notre Dame: university of Notre Dame Press.

Zimmerman, William (2016), **Ruling Russia: Authoritarianism from the Revolution to Putin**, New Jersey: Princeton University Press.

منابع روسی

- Бусыгина, Ирина (2013), “Как Российский Политический Режим Доказывает Свою Привлекательность”, **Отечественные записки**, Выпуск журнала № 6 (57).
- Бусыгина, Ирина (2013), Как российский политический режим доказывает свою привлекательность, **Отечественные записки**, Выпуск журнала № 6 (57), <https://strana-oz.ru/2013/6/kak-rossiyskiy-politicheskiy-rezhim-dokazyvaet-svoyu-privlekatelnost>.
- Глебова, И.И. (2006) “Политическая Культура Современной России: облака новой русской власти и социальные расколы”, **политические исследования**, №1, С.33-45.
- Дерябина С.Р. (2005), “Россия и опыт мультикультурализма: за и против”, **Этнопанорама**, №1-2, С. 14-18.
- Куропятник А.И. (2012), “Мультикультурализм: Опыт Европы И Выбор России”,(11/10/2021) https://elar.urfu.ru/bitstream/10995/50860/1/978-5-8019-0294-4_2012_008.pdf.
- Нестеров Александр Г. (2017), “Проблемы Мультикультурализма В Отечественной Культурологии И Политологии”, **Современная Европа**, Выпуск журнала № 2(74), С. 111-120.
- Суконкина Т. Н. (2010) “Формирование мультикультурного общества в регионе”, **Журнал Регионология**, №2, <https://regionsar.ru/ru/node/520>.
- Шульман, Екатерина (2017), Гибридный или авторитарный? Политологи спорят о режимах России и Украины, **znak**,(05/11/2021), [https://www.znak.com/20170106/gibridnyy_ili_avtoritarnyy_politologi_sporyat_o_rezhimah_v_rossii_i_na_ukraine](https://www.znak.com/20170106/gibridnyy_ili_avtoritarnyy_politologi_sporyat_o_rezhimah_rossii_i_na_ukraine).

۳۶

پژوهش‌های
روابط بین‌الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره دوازدهم،

شماره اول، شماره

پیاپی چهل و

چهارم، بهار ۱۴۰۱